

چه طرفی می‌بندیم؟ جز اینکه خسارت زیاد برده‌ایم و تازیان بیابان عربستان را به نوید صدقه «به کمال بی‌غیرتی معتاد» کرده‌ایم.^{۶۷} (تفکر اجتماعی نویسنده در همان توضیح منعکس است).

آنچه در کتاب اسلام راجع به اصل آفرینش و خلقت انسان آمده - تکرار اباطیل تورات و انجیل است. و اخبار آن در شمار افسانه خضر و اصحاب‌کهف است. خبر بلقیس و شهر سیا را هم هدهد به سلیمان برده بود. حضرت محمد که خود مانند دیگر اعراب «از علوم طبیعت و حکمت» بیگانه بود «در کمال اطمینان نقل اصحاب‌کهف را، و نقل هدهد و بلقیس را، و ایمان آوردن طایفه جن را، و اقسام این افسانه‌ها را در قرآن می‌دهد. و هرگز به عقلش نمی‌رسد که بعد از مرور قرون و اعصار، علوم طبیعت و حکمت ترقی کامل در دنیا پیدا خواهد کرد» و مردم به قوت علم حکمت آن اخبار را لغو خواهند شمرد. خلاصه پیغمبر ما در نقل آن افسانه‌ها «اقتدا به متقدمین خود کرده است.»^{۶۸}

اما «نمی‌دانم کدام سفیه به حیات حضرت خضر، و به عمر هزار ساله حضرت نوح، و به عمر سه هزار ساله حضرت لقمان قائل است که تا این مثال به امکان حیات امام غایب دلیل تواند شد؟ سه هزار سال بلکه یک هزار سال مدتی است که به جمادات نیز تغییر می‌دهد. انسان چقدر کودن باید باشد که این مدت را در عالم حیوانات مؤثر نداند، و به عدم انهدام کساح وجود ذی حیات در مرور این زمان اعتقاد ورزد... اما نقل خضر به اصطلاح ترکان ناله غار است؛ آب زندگی کجا بود که خضر بنوشد و زنده بماند.»

۶۷- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۱۵۵ - ۱۵۰.

۶۸- ملحقات، ص ۴۷۱ - ۴۷۰.

ولی این تعبیر را می‌توان کرد که مردان بزرگوار نیک نهاد زندگی معنوی و روحانی جاوید دارند نه زندگی صوری و جسمانی.^{۶۹}

*

عقاید میرزا فتحعلی را در تخطئه بنیاد دیانت شناختیم، و از انتقاد او بر اصول شریعت آگاهی یافتیم. به دنبال آن مبحث، تعصب دستگاه روحانیت و مردم فریبی عالمان دین و بیدانشی مردم را هدف تیر ملامت قرار می‌دهد:

علمای ما به جای اینکه ملت را از اعتقادهای پوچ برهانند و آنان را تشویق کنند که «مریضخانه بسازند، و مدارس عالی به جهت علم طب و حکمت و شیمی و سایر علوم با منفعت بنا نموده، ملت را از ظلمت جهالت خلاص کرده به روشنایی علم و بصیرت داخل سازند» - به اعمال بیفایده ناپسند ترغیبشان می‌کنند.^{۷۰} از آن جمله است بساط تعزیه و عزاداری.

بنای تعزیه را روزگاری دیلمیان و صفویان «به اقتضای پولیتکای خودشان» رواج دادند. آن سبب حال از میان رفته؛ اما به هر کجا می‌روی تعزیه برپاست. «مگر مصیبت و درد خود آدم کم است که با نقل گزارش هزار ساله، اوقات خود را دائماً تلخ بکنند، و به جهت عمل بیفایده از کسب و کار باز بمانند... از این تعزیه‌داری اصلاً نه برای تو فایده‌ای هست و نه به جهت امام. وقت خود را به کارهای عظیم صرف بکن؛ ببین خلق عالم چه ترقیات می‌کنند. آخر تو نیز حرکتی بکن و قدمی به عالم

پروقره بگذار.»^{۲۱} می‌پرسم: «حاصل محبت مردگان این قوم بیگانه نسبت به اهل ایران، به غیر از بدبختی، چه چیز است؟ بزرگان این قوم بیگانه مادام که در حال حیات بودند، خودشان ایران را ویران کردند. حالا که مرده‌اند و خاک شده‌اند، اهل ایران به واسطه ارادت به ایشان، مبتلای انواع مصایب‌اند.»^{۲۲}

آیا «از ترس علمای شارلاتان، و از واهمه عوام می‌توانی که دهان باز کرده بگویی: ای بیچاره خلق، تمزیه می‌داری به هر صورت، شاخسی و اخسی می‌زنی به هر صورت، به سر و سینه می‌کوبی به هر صورت، به تن و اندام خود چرا کارد و خنجر فرو می‌کنی؟»^{۲۳}

عالمان و واعظان هستند که با تعلیم و تلقین خود کامرانی را از مردم گرفته‌اند و نمی‌گذارند بیچاره عوام «از نعمات الهی» برخوردار گردند. «نغمه پردازی مکن، حرام است؛ به نعمات گوش مده، حرام است؛ نعمات یاد مگیر، حرام است؛ تیاتر یعنی تماشاخانه مساز، حرام است؛ به تیاتر مرو، حرام است؛ رقص مکن، مکروه است؛ به رقص تماشا مکن، مکروه است؛ ساز مزن، حرام است؛ به ساز سماع مکن، حرام است؛ شطرنج مساز، حرام است؛ نرد مساز، حرام است.» خیر ندارند که اگر آن کارها «در حد اعتدال باشد به ذهن جلا می‌دهد و جوهر عقل را زیاد می‌کند. چونکه طبیعت انسان مجبول است با حزن و فرح و هر جنبه را قوایی هست که اگر آن قوا کار نکنند، کند می‌شوند.» پس کناره‌جویی از عوامل فرح و سرور «حواس را معطل و عقل را مکدر می‌کند... شما باید از علم طبیعت

۲۱- همان مأخذ، ورق ۱۷۵ - ۱۶۸.

۲۲- ملحقات، ص ۵۰۷.

۲۳- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۶۱.

مطلع بشوید تا حقیقت این اشاره را فهم توانید کرد. اگر حرمان این لذاید در دنیا، موجب ترقیات می‌شد، زاهد بایستی عقل ناس باشد، و حال آنکه کودن ناس و ابله زمانه است.»^{۷۴}

از دیگر آیین زشت شیعیان مرده‌کشی به عتبات عالیات است. یکی نیست بگوید: چرا مردگان را توی تو بره و تابوت به خران و قاطران بار کرده، به کربلا و نجف می‌برید؟ و منزلگاهها و راهها را از بوی این جیفه‌های گندیده مردار می‌سازید؟ بیچاره مرد «لیبرال» چه کند وقتی که «این ظالمان یعنی علما» به «ارباب خیالات صائبه و صاحبان عقول سلیمه... راه تکلم نمی‌دهند.»^{۷۵}

می‌دانید که ما شیعیان را به ظهور امام عصر اعتقادی راسخ است.

«ای جلال‌الدوله،

«از جدش چه خیر دیدیم که از نبیره‌اش نیز امیدخیری داشته باشیم. بلی، از آمدن جدش کم فتنه‌ها در دنیا ظهور کرده‌است، و کم خونریزیها بوقوع پیوسته‌است. نبیره‌اش نیز بیاید فتنه‌های خفته را بیدار کند، و خونریزیها را به تکمیل برساند.»^{۷۶}

چند کلمه از عوارض آن اعتقاد و پیدایش فرقه‌های مذهبی بگوییم:

«به واسطه عدم بصیرت و معرفت مردم، از هجرت تا امروز فریبندگان عوام چه فتنه‌ها و چه شورشها در خاک ایران افکنده، باعث خانه‌خرابی متوطنان این اقلیم شده‌اند!

۷۴ - همان مأخذ، ورق ۸۶ - ۸۴.

۷۵ - مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۶۲ - ۶۱.

۷۶ - ملحقات، ص ۴۵۷.

چنانکه در این اواخر ایام از پیروان دین باب در ایران فتنه‌ها برپا شد، و خونریزیها روی داد.^{۷۷} تنها بسایه نبود، نسخه بدلش شیخیه را عقیده براین است که عالم بر فراز چهار رکن قرار گرفته: حق تعالی، حضرت پیغمبر، ائمه اطهار، و خود حاج کریم خان قاجار که نایب امام «و جمله کاینات به وجود او قایم و برقرار است. و اطاعت کل مخلوقات به همان کریم خان واجب است. هیچ وقت عالم از رکن رابع خالی نمی‌تواند شد چونکه عالم به فنا می‌رود.»^{۷۸} اما باید دانست که حاج کریم خان به ناخوشی معده مرد و حال آنکه وجودش «باعث دوام عالم بود.» معلوم نیست بعد از رحلتش رکن رابع کیست؟ «شاید تا امروز منصب رکن رابع خالی است و عالم هنوز در سر سه پایه متزلزل است.»^{۷۹} به حقیقت سیدباب نیز «به این نوع پروپوچات لباس دیگر پوشانیده، به میدان آمده است.»^{۸۰}

پس از آنکه شیخیه و باییه را به تازیانه طنز بسته می‌گوید: «تا کی ما بیچارگان آلت ملعبه این نوع صاحب غرضان نفس پرست خواهیم شد؟ ما هنوز از خواب غفلت بیدار نشده‌ایم، و به هر قسم کلمات واهی ارباب غرض به جنبش می‌آییم - به خلاف اهل یوروپا که اگر امروز شخصی در میان ایشان به رسم نبوت یا امامت ظاهر شده، به سیاق پیغمبران و امامان اعصار قدیمه بنای دعوت بگذارد، و بر خود اسناد معجزات و خوارق عادات و کرامات بدهد - همان ساعت او را یا از مجانین انگاشته برای معالجه به خانه دیوانگان می‌فرستند. و یا اینکه او را اگر از سلك

۷۷- ملحقات، ص ۱۵۶.

۷۸- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۱۹۵.

۷۹- ملحقات، ص ۵۱۰.

۸۰- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۱۹۶.

فریبندگان و شارلاتانان باشد، مورد مؤاخذه می‌سازند.^{۸۱} پس از آن سخنان اندیشیده جان کلامش این است: «مادام که علم رواج ندارد، و مادام که به واسطه علم مردم قابل نیستند که حق را از باطل فرق دهند - هر روز يك شيخ احمد بحرینی، و هر روز يك باب، يك ركن رابع ظاهر خواهد شد، و به عالم فتنه و آشوب خواهد انداخت و خلق را سرگردان و بدبخت خواهد کرد.» چون علم رواج یافت «راه امثال اینان هم بسته می‌شود، و خلق از جهالت و فتنه و آشوب آزاد می‌گردد.»^{۸۲}

بیدانثی اهل دین حدی ندارد. حتی می‌گویند: تشریح مردگان حرام است چه اگر اعضای مرده را جدا سازند بدنش با اعضای ناقص به حشر خواهد آمد. «بگذار میت با اعضای ناقصه به حشر آید. . . اما به واسطه تشریح او در علم تتبعات کثیره بعمل خواهد آمد.» فن طب در مغرب از دولت سر مردگان ترقی یافته است، ولی در ایران تخته‌بند همان قواعد عصر سقراط و بقراط‌اند.^{۸۳} در ضمن همان ملایان نادان استاد فن مفتخوری هستند: «در معابر و کوچه‌ها گدایان بیحساب، در هر طرف سادات با شال و عمامه سبز و آبی جلو مردم را گرفته می‌گویند: من به هیزم چینی نمی‌روم، آب نمی‌آورم، زمین نمی‌کارم، کشت نمی‌دروم، مفت می‌خورم، ولول می‌گردم، من از اولاد آن اجداد هستم که تو را به این روز و به این ذلت انداخته‌اند. به پادشاه مالیات بده، به فقرا فطره و زکات بذل کن. . . به حج رو عربهای گرسنه را سیر نما.»^{۸۴} به هر چیز که دست می‌زنی نشانه‌ای از جهل و بی‌ذوقی

۸۱- ملحقات، ص ۱۵۶.

۸۲- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۱۹۹ - ۱۹۸.

۸۳- همان مأخذ، ورق ۹۰ - ۸۹.

۸۴- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۴۳ - ۴۲.

در آن می‌یابی: اگر به تقویم یعنی سالنامه‌ها نگاه کنی - به جای ثبت وقایع عمده، و عدد جمعیت مملکت، و رقم دخل و خرج دولت، یا احوال دولتهای خارجه - در صفحه اولش «معرفت اختلاجات» را بیان فرموده‌اند.^{۸۵} حتی منجمان مملکت «از تأثیر سلطنت استبدادیه، به حدی متملق و رذیل الطبع شده‌اند که در سر هر صفحه تقویم سالی می‌نویسند: اوضاع کواکب در این ماه صفر دلالت دارد بر سلامتی مزاج مبارك.» احوال کواکب با مزاج آدمی چه کار دارد؟^{۸۶} شیوه نامه نویسی را هم بلد نیستند: در پیشتر نامه‌هایی که از جانب شخص اول دولت به فرمان پادشاه می‌نویسند، تاریخ ماه و سال ذکر نمی‌گردد. هرآینه پس از قرنی مورخی بخواهد پاره‌ای از آن مطالب را در تاریخ خود بگنجانند، از تعیین زمان دقیق نگارش عاجز می‌ماند. به علاوه مقام شخص اول دولت نه از امضا و نه از مهرش مشخص می‌گردد. تنها به قیاس باید به مقامش پی برد. به علاوه کاغذهایی که مردم به همدیگر می‌فرستند، نام مخاطب در آنها نیامده، تنها القابش را می‌خوانی. امضاء هم که ندارند؛ يك مهر کج و معوجی در گوشه نامه می‌بینی. به همین منوال قباله‌های شرعی یکسره معیوب‌اند. و کسی نخواهد دانست که صاحب مهر قاضی بوده است یا شیخ الاسلام یا مجتهد و یا ملای گمنامی. و «یافی الحقیقه هیچ وجود نداشته است.»^{۸۷}

نه در فنون پیشینیان مهارت دارند و نه کار فرنگی را به درستی آموختند: حتی فن صحافی را حالا بلد نیستند؛ اوراق کتابهایشان دوروزه «مانند احکام دولت خودشان

۸۵- همان مأخذ، ورق ۴۵.

۸۶- ملحقات، ص ۴۴۶.

۸۷- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۵۰ - ۴۲.

پسراکنده و متفرق می‌شود.» نمی‌بینند که کتابهای فرنگستان چه اندازه محکم صحافی شده که شیرازه آن پس از صد سال از هم نمی‌پاشد.^{۸۸} بیش از چهار قرن است در دنیا باسمة‌خانه رواج یافته عامل عمده «انتشار علوم و کثرت لیتراتور» گشته است. در ایران ما پریروز باسمة‌خانه بنا کردند و «از سفاهت باسمة‌خانه سنگی که به اعتقاد خودشان در آن حسن خط ظاهر است. دیگر آنقدر شعور ندارند بفهمند که حسن خط شرط الزم نیست. . . . يك کتاب باسمة‌ای بی غلط در ایران وجود ندارد، و نیز گران بها می‌باشد، و کتب وفور بهم نمی‌رسانند و هر بینوا به تحصیل آن قادر نمی‌گردد.»^{۸۹}

هر چیز ساده‌ای را هم که از فرنگی آموختند، غلط آموختند: ایرانیان و عثمانیان ساعت را از فرنگی گرفته‌اند، اما طرز استعمالش را یاد نگرفتند. می‌پرسی: ساعت چند است؟ جواب می‌دهند: در فلان ساعت آفتاب غروب می‌کند. ساعت غروب آفتاب برحسب فصول سال و وضع اقالیم فرق می‌کند. ایراد می‌گیری: «چرا ساعت خودتان را به سیاق فرنگیان از نصف‌النهار تا نصف‌النهار كوك نمی‌کنید؟» به طعنه جواب می‌شنوی: «شما ما را به تقلید کفار تکلیف می‌کنید.» این سفاهت محض است. «مگر اختراع عینک و استعمالش عمل این کفار خاکسار نیست؟ اما شما در کمال میل خاطر از این اختراع ایشان منتفع می‌شوید، و در استعمال عینک به ایشان تقلید می‌کنید.»^{۹۰}

روزنامه‌های دولت علیه را باز می‌کنی، می‌بینی

۸۸- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۳۵.

۸۹- همان مأخذ، ورق ۳۳ - ۳۲.

۹۰- ملحقات، ص ۴۴۵ - ۴۴۴.

«هنوز به کار زندگان نظم نداده، به کارمردگان پرداخته‌اند، و برای عملة موتی قانون و قرار جدید نوشته‌اند.» در صفحه دیگر روزنامه می‌خوانی: «بریدن گوش و بینی در دولت ایران هرگز وقوع ندارد، این افترا را انگلیسیان از راه عداوت به دولت بسته در غارت‌های خودشان می‌نویسند.» اما در همان روزنامه مرقوم رفته: مهدیقلی میرزا گوشهای عطاری را عبرة للناظرین بریده است.^{۹۱} مکتب داران ما در فن تربیت استادان بی‌بدل‌اند: هنوز نفهمیده‌اند که «در تربیت اطفال، به ایشان چوب و سیلی زدن اخلاق ایشان را رذیل، و طبایع ایشان را دنی، و جوهر فطری ایشان را جبان و دروغگو می‌کند. . . از این قسم تربیت، در بزرگی چگونه انسانیت و معرفت و عالی همتی و نجیب‌الخلقی امید می‌توان داشت. دیگر عجیبت، غفلت وزارت علوم است که این حرکت را به مکتب‌داران قدغن نمی‌کند.»^{۹۲}

از دیگر عوارض نادانی بروز این حالت در دماغ ایرانیان است که «به دانش خودشان اعتماد می‌کنند و هیچ گونه مصلحت‌نمایی را از دیگران قبول نمی‌نمایند. و به این سبب تا امروز از امم سیویلیزه شده، عقب مانده‌اند. پاپا، اول آدم باید مقلد و مقتبس شود، و بعد از تکمیل یافتن در علوم و فنون به دیگران مجتهد و رهنا گردد. امم اروپا اختراعات و ایجادات را از یکدیگر اقتباس کرده‌اند که به این درجه معرفت و کمال رسیده‌اند.»^{۹۳} حاصل همه آن بیخردیها این است که ملت ایران گمان می‌کنند داناتر از خودشان ملتی در جهان نیست

۹۱- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۴۷ - ۴۶.

۹۲- ملحقات، ص ۴۵۰ - ۴۴۹.

۹۳- میرزا فتحعلی به جلال‌الدین میرزا [۱۲۸۲]، نامه‌ها، ص ۲۲۷ - ۲۲۶.

به جهت اینکه سایرین را از «علم آخرت» بهره‌ای نباشد. و براین اعتقادند که «جز علم آخرت علوم دیگر بیفایده و عبث است.» خود «مکرر از اهل تبریز می‌شنودم که می‌گویند: فرنگیها واقعاً در علوم صوریه یعنی دنیویسه ترقی کامل کرده‌اند؛ چه فایده در علوم معنویه یعنی دینییه در غفلت و ظلمت می‌باشند.» این گونه غلط‌اندیشیها را «ملا و واعظ» تعلیم داده‌اند.^{۹۴}

میرزا فتحعلی یکصد سال پیش از سخن تبریزیان برآشفته بود. تبریزیان مانند دیگر اهالی ایران از جهان دانش بی‌خبر مانده بودند - گناه از خودشان نبود. پس از يك قرن گاه حرفهایی از افراد به اصطلاح درس خوانده می‌شنوید که صد برابر پریشانتر از سخن بیچاره تبریزیان مکتب ندیده است به یکصد سال قبل.^{۹۵} آشکار است که

۹۴- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۶۷ - ۶۶.

۹۵- این عبارت را بخوانید: هنوز خورشید از همان شرق طلوع می‌کند... فلسفه‌ها و علمها و اختراعات می‌آید و می‌رود ولی پیام دین در جای خود باقی مانده است، زیرا پیام دین حقیقت لایتغیر الهی... است. مخاطب کلام حضرت محمد (ص) فقط صحابه او نبودند بلکه انسانیت است در گذشته و حال و آینده... و آنچه از عالم قدس سرچشمه می‌گیرد آن را عطری است که همیشه به مشام مطبوع است... مانند ادیان بزرگ فعلی عالم... شرق همواره سرزمین حکمت و عرفان بوده است، امروز دورترین نقاط مغرب یعنی کالیفرنیا بزرگترین مرکز نهضت‌های عرفان‌ناست... (از مقاله سید حسین نصر، مجله تلاش، شماره دی و بهمن ۱۳۴۷، ص ۸۲ - ۸۱). نویسنده درک این معانی را نکرده که: خورشید شرق قرن‌هاست خاموش گشته؛ فلسفه‌ها و علمها بجای مانده و جهان هستی آدمی را دگرگون ساخته‌اند؛ حقیقت لایتغیر الهی و سرچشمه عالم قدس از همان لفاظیهای مهملی است که گویندگان آنها قرن‌ها خودشان نمی‌فهمیدند چه می‌گفتند؛ عرفان شرق با تمام معانی بلند آن هیچ درد مشرق زمینیان را دارو نبوده است - و گرنه در فقر و جهل روزگار نمی‌گنجانده‌اند و توسری خود مغربیان نبودند؛ آن مراکز عرفان‌نما یکی از ابزارهای پیشرفت کار مستعمره‌چیان اروپایی و آمریکایی است، و با عارف‌شدن چند تن آمریکایی نه سیاست‌سازان رسوای آمریکا و اروپا عارف‌بیشه خواهند گشت و نه از جنایت‌های خود دست برخواهند داشت؛ اگر پیام دین برجای مانده چرا چهارصد میلیون مسلمان گرفتار ورشکستگی مطلق آینده‌نولتری دینی گردیده‌اند؟ آن رسالت‌های کهنه ارزش و حیثیت وجودی خود را بکلی از دست داده‌اند. از دیار بحرالمیت یا بیابانی آتش‌سوز هیچ عطری به مشام هوشمندان نرسیده؛ مرداری است گندزای. یا از غلط‌اندیشی و بیداشتی است، یا از ریاکاری و یا از هر سه که معلمی آن حرف‌های تهی‌مغز را بیاموزاند.

مدنیت جدید را کژی و کاستی فراوان است. اما یکسره به خطا رفته‌ایم اگر چنین انگاریم که تمدن مغرب تنها در راه «تکنولوژی» ترقی یافته است. آن تصور حکایت از این می‌کند که معرفتی به فرهنگ غرب نداریم و اگر چیزی از آن فرا گرفته‌ایم سرسری و بیمایه است. و ابلهانه‌تر آن است که درمان دردهای هیأت اجتماع امروزی بشر را در پیامهای مندرسی جست‌وجو کنیم که جامعه‌های بدوی اقوام سامی به هزاران سال پیش فرستاده‌اند. این نشانه فقر فکر و بدآموزی ماست که با نیروی تحریک اجتماع و روح تاریخ بیگانه‌ایم. اگر درد امروز و فردا را چاره‌ای هست در همان عقل و دانش و حکمت است و بس.

انتقادهای نیشدار و همه‌جانبه میرزا فتحعلی که نخبه آن را آوردیم - پیش‌درآمد گفتار اوست در وجوب اصلاح دین. می‌گوید: رهایی از «ظلم دیسپوت و عقاید پوچ» تحقق نپذیرد «مگر با علم، و علم حاصل نمی‌گردد مگر با پروقره، و پروقره صورت نمی‌بندد مگر با لیبرال بودن، و لیبرال بودن نمی‌شود مگر با رستن از قید عقاید [باطل]. چه فایده، مذهب تو و عقاید تو به لیبرال بودن تو مانع است.»^{۹۶} ممکن است در شناخت رابطه منطقی میان قضیه‌های مزبور جای بحث باشد. ولی جهت کلی استدلالش درست است و هدف عقلانی نویسنده روشن:

«ای جلال‌الدوله،

«از این سخنها تو گمان مبر که بلکه من سایر ادیان و مذاهب را بردین اسلام مرجح می‌دارم. اگر بنا به ترجیح باشد، باز دین اسلام از سایر ادیان مقبول و برگزیده من است. این قدر هست که من کل ادیان را بی‌معنی و افسانه

حساب می‌کنم.»^{۹۷}

اندیشه‌گر مادی که با آخرت کاری ندارد تنها به زندگی می‌نگرد: «من نسبت به جمیع ادیان بی‌اعتنایم و به هیچیک از آنها به امید نجات در آخرت مایل نیستم. ترجیح من به آن دین است که به واسطه آن انسان در این دنیا نیکبخت و آزاده تواند شد.»^{۹۸}

او که متفکری واقع‌بین و با روح تاریخ آشناست، نه در پی تغییر کیش مردم می‌گردد، نه آن را ممکن می‌شمارد، نه می‌خواهد توده مردم چون خودش ملحد زندگی گردند، و نه آن را مصلحت می‌داند. هدف اجتماعیش لیبرالیسم دینی و «پرتستانتیسیم اسلامی» است.

در قضیه اول به پیشوای زردشتیان گوید: تجدید «قوانین مهبادیان و احیای دین زردشت و قوانین زردشتیان و احیای کیانیان - بعد از این در ایران از ممکنات نیست، چونکه دول و ادیان را نیز اعمار هست چنانکه اشخاص را. شما از بابت دین و دولت خودتان، عمر خودتان را به آخر رسانیده‌اید. از این فقره و از این تمنا باید شما خودتان نیز که از اوضاع عالم و سیویلیزاسیون دنیا باخبرید، در گذرید. در ایران دین اسلام پایدار و برقرار خواهد بود، چونکه عمر دین اسلام هنوز به آخر نرسیده است، اما نه به آن روش و حالت که سابق بود.»^{۹۹}

در قضیه دوم می‌آورد: «چاره این درد (جهل و تعصب دینی) نه در تغییر دین است. چاره این درد، در ترویج علوم طبیعت و حکمت است فیما بین کل طبقات ملت از

۹۷- همان مأخذ، ورق ۳۱.

۹۸- ملحقات، ص ۴۴۳ - ۴۴۲.

۹۹- پیام میرزا فتحعلی به مانکچی ضمن نامه به جلال‌الدین میرزا، ۲۵ مه

۱۸۲۱، نامه‌ها، ص ۲۲۳.

فقیر و غنی، از بزرگ و کوچک، از شهری و دهاتی به هر صورت.^{۱۰۰}

هدفش را به صراحت بیان می‌کند: نویسنده کمال الدوله «نمی‌خواهد که مردم آتایست^{۱۰۱} بشوند، و دین و ایمان نداشته باشند. بلکه حرف مصنف این است که دین اسلام بنا بر تقاضای عصر و اوضاع زمانه بر پراتستانتیزم محتاج است؛ پراتستانتیزم کامل موافق شروط پروقره و سیویلیزاسیون، متضمن آزادی و مساوات حقوقیه هر دو نوع بشر (زن و مرد)، مخفف دیسپوتیزم سلاطین شرقیه، در ضمن تنظیمات حکیمانه، و مقرر و خوب سواد در کل افراد اسلام ذکوراً و اناثاً.^{۱۰۲} در تکمیل آن می‌نویسد: تکالیف سختی که در شریعت آمده موجب گشته که: «کسب کاری، و پیشه‌وری، و هنروری در میان ملت اسلام به غایت کم است، و ثروت و مکنت نسبت به سایر ملل به غایت اندک... از جهت همین نوع سببهای بی‌حصر، پراتستانتیزم در دین اسلام محض به خاطر حب بشریت از واجبات است.»^{۱۰۳}

از تعریفی که درباره پراتستانتیزم اسلامی بدست داده خوب برمی‌آید که به مجموع عناصر دینی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی که سازنده فلسفه پراتستانتیزم در جهان مسیحیت بودند - توجه دقیق داشته است. نکته با معنی دیگر اینکه میرزا فتحعلی در پرورش اندیشه پراتستانتیزم اسلامی از نهضت بزرگ اسماعیلی نیز متأثر گشته - در واقع «حسن بن محمد بزرگ امید» مشهور به «علی ذکرت السلام» را بنیانگذار اصلی

۱۰۰ - ملحقات، ص ۵۰۸.

۱۰۲ - ملحقات، ص ۱۸۱.

۱۰۳ - ملحقات، ص ۴۹۹ - ۴۹۸.

پرستانتیسیم در جهان می‌شمارد. در این باره می‌گوید:
 «عقیده‌ای که از روی عقل و حکمت بنا نگرفته باشد،
 چه اعتبار دارد و به ثبات آن چگونه اعتماد می‌توان بست؟
 دوام دین اسلام در آن صورت ممکن است که باشعور و
 معرفت‌کنه دین را فرمید، بعد به جهت امتیاز ملت از
 سایر ملل، در مسلمانی بمانی.» پس لازم است که «بالکلیه
 از تکالیف شاقه آن که حقوق‌الله نامیده می‌شود، خود را
 آزاد نمایی. چنانکه طوایف انگلیس و ینگلی دنیا و پاره‌ای
 از سایر طوایف فرنگستان پروتستان هستند، یعنی ظاهراً
 مسیحی مذهب هستند، باطناً تابع عقل.»^{۱۰۴}

نخستین کسی که آن فکر را آورد امام اسماعیلی
 علی‌ذکرت‌السلام بود که «مذهب پراتستانتیزم را در اسلام
 ایجاد کرد.»^{۱۰۵} پس از شرح زندگی او به اینجا می‌رسد
 که چون به امامت فرقه اسماعیلی رسید - پیروانش را گرد
 آورد و روز هفدهم رمضان ۵۵۹ قمری خطبه خواند:
 «به اقتضای عقل شریف مکلف هستم که خیر و شر، و سعادت
 و ضلالت شما را بنمایم. بدانید و آگاه باشید که عالم
 قدیم است و زمان نامتناهی؛ بهشت و دوزخ يك امر خیالی
 و موهومی است؛ قیامت هر کس مرگ اوست. به هر عاقلی
 لازم است که در باطن به اقتضای بشریت و عقل شریف،
 سلیم‌النفس و نیکوکار باشد. به این چنین مرد راه حق
 خطاب می‌شود، و در ظاهر هرگونه روش که به جهت امور
 معاش و امور دنیوی خود مفید بیند، همان روش را به خود
 شعار سازد. الآن تکالیف شرعیه را در خصوص حقوق‌الله
 بالمره من کلا از شما ساقط کردم؛ پس از این آزاد
 هستید و از اوامر و نواهی در خصوص حقوق‌الله بالمره

۱۰۴ - مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۱۴۳ - ۱۴۲.

۱۰۵ - ملحقات، ص ۴۷۷.

فارغ بالید. علم تحصیل کنید، نیکوکار شوید، و از نعمات دنیویه . . . بهره یابید، ثروت و مکننت حاصل کنید، به خیالات فاسده و عقاید ابلهانه خود را مقید مکنید، و سعی و تلاش نمایید که با علوم و صنایع و اعمال حسنه و صالحه و فضل و هنر در میان ملل عالم برگزیده و مرجح شوید.»^{۱۰۶}

به علاوه امام اسماعیلی فرمود: «از امروز طایفه انثا را در حبس و حجاب نگاه مدارید و ایشان را بی تربیت مگذارید. . . زیاده بریک زن مگیرید چنانکه من زیاده بریک زن ندارم. و هرکس بعد از این دختر کوچک خود را مثل پسر خود به خواندن و نوشتن مشغول نسازد، و هرکس از بزرگ و کوچک و از غنی و فقیر زیاده بریک زن بگیرد، مستحق بازخواست و سخط من خواهد شد.»^{۱۰۷}

فردای آن که «مذهب پراتستانتیزم در ایران» اعلام شده بود، پیشوای اسماعیلی دست زن خود بانوی بزرگ درتالتاج را که از دودمان دیلمیان بود، گرفت و «روگشاده» در الموت به گردش پرداخت. پس حجاب را برانداخت و آیین روگشادگی زنان در قلمرو او جاری شد.^{۱۰۸} شاعران اسماعیلی در مدح او قصاید سرودند. از جمله این چند بیت:

برداشت غلّ شرع به تأیید ایزدی
مخدوم روزگار علی ذکرت السلام
منسوخ کرد آیه ستر و حجاب را
مقبول داور آمد و ممدوح خاص و عام

۱۰۶- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۱۴۵ - ۱۴۴.

۱۰۷- ملحقات، ص ۴۸۲.

۱۰۸- ملحقات، ص ۴۸۸.

فرمود کای گروه به هر مرد يك نفر
 همسر بس است زین عدد افراط شد حرام^{۱۰۹}
 «آفرین بر تو... که در مدت تاریخ هجری مثل تو يك
 پادشاه با عقل، و حکیم، و ذی فضل، و صاحب همت، و صاحب
 عزم در میان ملت اسلام پیدا نگردید که به سیویلیزاسیون
 این ملت باعث شود، و این ملت را از حماقت و جهالت و
 بدبختی آزاد کند. اگر ملت مطالب تو را فهمیده بود،
 حالا طوایف انگلیس و ینگلی دنیا خوشه چین تو حساب
 می شدند.»^{۱۱۰} این واضح است که «تو در عصری مذهب
 پراتستانتیسم را ایجاد کردی که ایشان هنوز در آشکده های
 دیوان اینقویزسیون^{۱۱۱} بریان می شدند.»^{۱۱۲}
 پس از قرنهای مغرب زمینیان به آن معانی بلند پی
 بردند - «روولسیون کرده، مذهب پروتستانط را اختیار
 نمودند.» افسوس که به تحریک سلجوقیان ترك احمق یا
 دیلمیان و خلفای عباسی، امام بزرگ اسماعیلی راکشتند.
 پس «چراغ ملت ایران را خاموش» ساختند.^{۱۱۳}
 فلسفه اصلاح دین را با پیام بزرگ میرزا فتحعلی
 تمام می کنیم:

«کسانی که بعد از این از اخلاف ما در دین اسلام بانی
 مذهب پروتستانتیسم خواهند شد، و در جمیع مسائل
 فقهیه ما تغییر و تزوید معمول خواهند داشت، و آیه حجاب
 را منسوخ خواهند کرد، باید این مسأله را نیز فراموش
 نکنند... آیه تجویز کثرت زوجات را نیز فیما بین ملت
 اسلام باید منسوخ داشته، تزویج را منحصر به وحدت

۱۰۹ - ملحقات، ص ۹۳.

۱۱۰ - مکتوبات کمال الدوله، ورق ۱۴۶.

111- Inquisition

۱۱۲ - ملحقات، ص ۴۸۹.

۱۱۳ - مکتوبات کمال الدوله، ورق ۱۴۷.

زوجه بکنند»؛

و نیز آگاه باشند که: خردمندان جهان «زنان را در جمیع حقوق بشریت و آزادیت با مردان شریک شمرده‌اند... و اگر فیما بین حکما مسأله مساوات حقوقیه ذکوراً و انثاءً مجتمع علیه است، کثرت زوجات منافی مسأله مساوات است»؛

و بدانند که: «امروز در بعض دول... زنان را به امور اداره مملکت نیز داخل می‌کنند، علاوه بر آنکه درجه تاجداری را نیز در بعض احیان برایشان مسلم می‌دارند چنانکه این رسم قبل از غلبه عربها در ایران جایز بود.»^{۱۱۴}

*

تا اینجا افکار و عقاید نویسنده را از زبان کمال الدوله زندیق آوردیم. سخنی چند از پاسخ جلال الدوله مؤمن بگوییم.

شیوه میرزا فتحعلی را دانستیم که در اغلب مباحث اندیشه خویش و رأی حریف را متقابل می‌نهد. گذشته از اینکه آن روش را از قواعد فن انتقاد علمی می‌شناسد، انگیزه دیگری هم دارد. به این معنی که می‌خواهد سخنش در ذهن خواننده کارگر افتد و بر دل نشیند. شگرد کار او این است که اغلب در مسائل احتجاجی دلایل سست و سخیف را از زبان یک طرف مخالف می‌آورد. غرضش اینکه از یک سو حریف را دست بیاندازد، و از سوی دیگر با قیاس ضدین به کلام خود قوت بخشد.

در آغاز مکتوب اول از قول کاتب رساله چنین عنوان می‌کند: «اگر چه شاهزاده جلال الدوله به رد مطالب

کمال الدوله جوابی بسیار پسندیده و ظریفانه نوشته است، اما جواب او از نظر نگارنده این مکتوبات از اصل نسخه چندان شافی و کافی ننمود. لذا به توفیق حضرت باری و تأیید باطن شریعت نبویه... به رد مطالب و خیالات فاسده کمال الدوله، به موجب براهین قاطعه عقلیه نقلیه جواب شافی خواهد نوشت.^{۱۱۵}

پاسخ جلال الدوله پس از سه نامه کمال الدوله آمده است. ببینیم آن جواب «پسندیده و ظریفانه» را از چه قماش پرداخته.^{۱۱۶} چنین آغاز مطلب می‌کند: «افسوس افسوس بر تو ای کمال الدوله، ای یادگار آل گورکان، تو خبط دماغ آورده‌ای، تو چنین ممالیخولیا پیدا کرده‌ای؛ حیف، صد حیف.»

چند صفحه بعد گوید: «آفرین بر تو ای کمال الدوله... اگر از نسل گورکان این نوع خرده‌بینی، و این نوع فیلسوفی، و این نوع قوه فرق دادن حق از باطل می‌بود، و ماده طالب شدن به خلاصی نوع بشر از جهل و ضلالت و جانسوزی به احوال ایشان می‌بود - پس چرا اجداد تو زیاده بر سیصد سال در میان خلق هندوستان سلطنت کرده به عقاید لغو و پوچ هندویان ملتفت نشدند؟ عقاید دین اسلام یعنی از عقاید هندویان هم لغوتر و پوچتر است که چشم تو حالا این را می‌بیند؟ پس چرا اجداد تو ضلالت خلق هند را ندیدند و چرا ایشان را از ضلالت خلاص نکردند؟»

می‌نویسی: پادشاهان فرس قوانین پسندیده داشتند و ملت ایران به دوران پیش از اسلام سعادت‌مند بودند.

۱۱۵- مکتوبات کمال الدوله، حاشیه ورق ۱۲.

۱۱۶- آنچه نقل کرده‌ایم از مکتوبات کمال الدوله (ورقه‌های ۲۱۶ - ۲۰۰)

می‌باشد. قطعه‌هایی که از ملحقات نقل شده، در هر مورد تصریح کرده‌ایم.

«ای بیچاره... آیا سلاطین فرس و ملت فرس مجوس نبودند؟» به حقیقت «لطف خاص جناب اقدس الهی» شامل ملت ایران شد که اسلام را برایشان مسلط ساخت. شعر فردوسی را گواه آورده بودی.^{۱۱۷} «فردوسی خودش هم لامذهبی بود مثل تو. آیا فردوسی نبود که به جهت فلسفی و دهری مذهب بودن در نظر سلطان محمود متهم شد؟ آیا به فلسفی و دهری مذهب بودن او» اشعارش دلالت نمی‌کند؟^{۱۱۸} اگر فردوسی «آدم پاک اعتقاد بود»، جسارت نمی‌ورزید که بگوید «عربها یعنی پیغمبر عربها به جهت تاخت و تاز، و به جهت تاراج کردن مال مردم - دین را در دست بهانه کرده بودند.» اینکه پاره‌ای ابیات در مدح علی سروده، آنها را بعد از روگرداندن از دربار سلطان محمود، به شاهنامه افزوده است که خوش‌آیند فخرالدوله دیلمی شیعی مذهب باشد.

چرا در احوال پیمبر اسلام به ابن‌خلدون استناد جسته‌ای؟ «من او را خوب می‌شناسم، و از بنی‌امیه است. ابوسفیان عموی اوست و معاویه عموزاده او.» سخن او در نبوت و رسالت پیمبر ما از راه بغض بر بنی‌هاشم است.^{۱۱۹} چرا کارهای ذکرت‌السلام اسماعیلی را برای «حقیقت خیالات باطله خود شاهد می‌آوری، و این ملحد کوچک اوغلی را نیز در جرگه آدم می‌شماری؟» پدرش که «خدا رحمتش کند می‌دانست که پسرش چطور بیج و حرامزاده است، و چطور بد ذات است.» بعد از پدر دعوی امامت کرد

۱۱۷- نگاه کنید به بخش چهارم، ص ۱۲۴.

۱۱۸- از جمله این چند بیت را نقل می‌کند:

که درمان از اویست زو نیز درد
نه این رنج و تیمار بگزایدش
نه چون ما تبامی پذیرد همی

نگه کن به این گنبد نیز گرد
نه گنبت زمانه بفرسایدش
نه از گردش آرام گیرد همی

۱۱۹- ملحقات، ص ۵۲۵.

و در «تہاون شرع شریف کوشید... و کفر و الحاد آشکار ساخت.»

چرا در بطلان تکالیف شرعی قول ابن سینا را حجت می‌آوری؟ او هم «مردی بود فاسق و شربی... دین و مذهب نداشت، اخلاق هم نداشت.»

چرا به مشرب چارواکان هندو روی آورده‌ای؟ مگر نمی‌دانی که هندوان زن خود را به رضای خاطر به بیگانگان می‌سپارند؟ و یا آگاه نیستی که آیین «ستی شدن» یعنی زن را پس از مرگ شوهر با هم سوزانیدن، هنوز رواج دارد؟ پدران تو سیصد سال بر سرزمین هند فرمانروایی کردند و این قبایح را ندیدند. تو پنج روزی به ایران آمده‌ای «با رأی فاسد خود بطلان عقاید ما را دیده بنای جانسوزی گذاشتی.» خیلی از آن اعتقادهای باطل که نوشته بودی هیچ وقت در ایران رواج نداشته‌اند، بلکه ارمغان مغولان است. یعنی اول چنگیزیان و بعد نیاکان تو، تیموریان آوردند. «اگر قباحت است، نسبتش را به ما چرا می‌دهی؟»

آن سخنان را تو از قول فرنگیان آورده‌ای. «گور بگور شود پدر آن فرنگیها که تو دو سه روز با ایشان نشست و برخاست کرده‌ای، از ایشان پاره‌ای جفنگیات آموخته.»^{۱۲۰} رأی میرزا فتحعلی در ارزش پاسخ جلال‌الدوله باز-نمای همان تفکر علمی انتقادی اوست: «از سیاق تصور جلال‌الدوله مستفاد می‌گردد که به عقیده اهل ایران بلکه کل اسلامیان، در احتجاجات قوت برهان و اسکات خصم در [معنی] کلام و خیال نیست، بلکه در ذات خود کلام و صاحب خیال است. اگر متانت کلام و خیال فردوسی و علی ذکرت‌السلام و ابوعلی سینا در اعلی مرتبه هم بوده باشد

باز به قدر پیشیزی ارزش ندارد. به علت اینکه ذوات این ارباب خیالات عالیه در نظر عامه مسلمین خوار و متهم اند. اگر کلام و خیال امام در کمال مرتبه سفیهانه هم بوده باشد... باز بدون چون و چرا و بلا تصور، عین صدق شمرده می شود، به علت اینکه ذات امام در نظر عامه مسلمین شرافت علیا دارد.»^{۱۲۱}

«مرحبا به تو ای کمال الدوله، اگر واقعاً تو چنین فیلسوف بودی و به عقیده خود از مطالب عالیة پولیتکا به اینگونه اطلاع داشتی و می دانستی که دیسپوتی بد است - پادشاه باید... با ملت اتفاق نماید، و با جماعت یکدل و یکجهت باشد، و خود را محبوب ابنای جنس خود سازد،... پارلمنتها ترتیب نماید و قوانین بگذارد تا اینکه ملکش زوال نیابد» - پس چرا به پدرت اورنگ زیب از این موعظه ها نکردی که انگلیس نیاید و دولتش را تباه نکند و ملت هند را «خوار و ذلیل» نگرداند؟ «پادشاه ما اگر دیسپوت هم باشد، شکر خدا را که باز از خودمان است، شکر به خدا که ما مثل شما در دست ملت بیگانه گرفتار نشده ایم.» بر جهانیان آشکار است که انگلیس با مردم هند چگونه رفتار می کند. «مگر انگلیس سیویلیزه یافته، و انگلیس صاحب قوانین با اهالی هندوستان بهتر از دیسپوت معامله می کند؟ نسبت به انگلیسیان، باز هزار بار رحمت به دیسپوت.»

نویسنده ما آنقدر از حکومت مطلقه متنفر است که اینجا هم اندیشه خود را از نو می آورد؛ و تباهی سلطنت گورکانی را غرامت دولت استبدادی می داند. در ضمن سیاست استعماری انگلیس را سخت نکوهش می کند؛ انگلیسیهایی که در کشور خود حکومت قانون بنا کرده اند،

در مستعمرات در شمار ناکس‌ترین ستمگرا نند. این خود نکته‌ای است میان استبداد خانگی و استبداد بیگانه، شق اول را ترجیح می‌دهد. و آن انعکاسی است از تفکر ناسیونالیستی او که تسلط دولت اجنبی را مطلقاً غیر قابل تحمل می‌داند. به عبارت دیگر نعمت استقلال و آزادی را با هیچ چیز عوض نمی‌کند.

پاسخ جلال‌الدوله چنین تمام می‌شود:

«به خاطر خدا، ای کمال‌الدوله، در ایران زیاد توقف مکن، برگرد بیا. می‌ترسم از تو فساد زیاد صدور کند؛ بی‌شبهه به عقل تو رخنه رسیده است. بعد از این من تو را کمال‌الدوله خطاب نخواهم کرد، بلکه نقصان‌الدوله» می‌خوانم.^{۱۲۲}



گفتار میرزا فتحعلی و مکتوبات کمال‌الدوله آنجا بآخر رسید. باقی می‌ماند تلاش نویسنده در انتشار آن رساله. نامه‌های خصوصی میرزا فتحعلی نکته‌های شنیدنی و تازه‌ای را بدست می‌دهند.

برای هر کس که نسخه کتاب را می‌فرستاد «شرط نامه» ای هم می‌افزود. شرط‌نامه‌ها را کم یا بیش به یک مضمون نوشته است: «این نسخه را باید به کسانی که به معرفت و امانت و انسانیت ایشان وثوق کامل داشته باشید، نشان بدهید.» دیگر اینکه: «به هر کس که طالب باشد و در هر خصوص شایسته اعتقاد شود، باید نسخه‌ای بدهید.» به علاوه تأکید می‌نماید که هر خواننده‌ای باید بر مطالب رساله، خواه مسایل سیاسی یا دینی «قریتکا» بنویسد. اما باید بداند که «دلایل نقلیه و نصیه» هرگز

پذیرفته نمی‌گردد، یعنی فقط باید براهین عقلی بیاورد. همچنین تصریح دارد: «اجازه ندارید که بهیچ کس نام مصنف را اظهار بکنید، مگر به کسانی که ایشان را محرم راز شمرده باشید.»^{۱۲۳}

رسالة کمال‌الدوله را گروهی از بزرگان دولت و افسراد روشن‌بین می‌شناختند. به ملک‌خان می‌نویسد: «کمال‌الدوله در میان عرفای طهران شوری افکنده است که به تقریر نمی‌گنجد. جمیع عرفای طهران نسخه را دیده‌اند.»^{۱۲۴} برای انتشار آن کوشش فراوان نمود - به وسیله میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله، مانکچی پیشوای زردشتیان، ملک‌خان، و مسیو نیکلا کنسول سابق فرانسه در رشت به اقدام برآمد.

نخست در ۱۲۸۳ با دوست دیرین خود میرزا یوسف خان که شارژ دافر ایران در پاریس بود، قراری گزارد که: رساله مزبور در ده هزار نسخه به زبان فارسی و ترکی بچاپ برسد؛ صاحب باسمه‌خانه تبعه فرانسه باشد؛ نام اصلی مصنف بهیچ وجه ذکر نگردد بلکه «در بدل لفظ مصنف اسم کمال‌الدوله» نوشته شود؛ و مدیر چاپخانه تصریح نماید که «این نسخه از هندوستان به او رسیده است.» و ناشر نسخه‌های کتاب را به ایران و هندوستان و افغانستان و مصر و عثمانی بفرستد «به غیر از خاک دولت روسیه که به اینجا باید هرگز فرستاده نشود.»^{۱۲۵} اما میرزا یوسف خان در کار انتشار رساله در تگگ کرد گویا از این جهت که لحن آن را تند می‌دانست. در همان اوان

۱۲۳- نگاه کنید به: مقدمه مکتوبات کمال‌الدوله (نسخه خطی کتابخانه ملی)، ملحقات (ص ۱۵۲)، نامه میرزا فتحعلی به میرزا محسن‌خان (نامه‌ها، ص ۱۴۵ - ۱۳۷).

۱۲۴- میرزا فتحعلی به ملک، ۱۴ اکتبر ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۵۶.
۱۲۵- شرط‌نامه، ۱۲۸۳، نامه‌ها، ص ۹۳ - ۹۰.

میرزا کاظم بیك معلم زبانهای شرقی دانشگاه پترزبورگ و دوست مشترك میرزا فتحعلی و میرزا یوسف خان به پاریس آمد و مهمان شارژدافر ایران بود. ۱۲۶ مطلب را با او به میان نهاد. به میرزا فتحعلی نوشت: میرزا کاظم بیك «از راه ملاحظه عاقبت کار چندین تغییرات لازم دیدند ولی به اجازه شما. اگر آن تغییرات داده شود، بلاحرف می توان منتشر کرد که احدی هم راه گله و حرف نباشد. نسخه آن را نیز به صبر و فرصت به شما خواهم رسانید که ببینید.» ۱۲۷

میرزا فتحعلی اساساً با هر تغییر و تبدیلی که از حدت مطلب بکاهد، مخالف بود. در ضمن میرزا یوسف خان از مأموریت پاریس فراخوانده شد، و کار انتشار مکتوبات کمال الدوله مجمل ماند. وجهه نظر نویسنده را از نامه ای که به میرزا یوسف (پس از بازگشت او به تهران) نگاشته می توان شناخت: «نمی دانم که برادر عزیز میرزا جعفر کدام الفاظ و عبارات را در کمال الدوله شایسته تغییر می شمارد. به هر چیز که دست بزنی تصنیف از سمت کریتکا می افتد. ملایمت و پرده کشی مخالف شروط کریتکاست.» اگر مرادش «بعض الفاظ است که از قلم کمال الدوله لاعن بغض، معاذالله از این نیت، بلکه در حالت شور بلا اختیار سرزده است - مثل ایرانیان نادان، و ایرانیان خانه خراب و امثال ذلك، این قبیل الفاظ را که صفت اند در وقت چاپ حذف می توان کرد. به غیر از این

۱۲۶- میرزا کاظم بیك (۱۸۲۵ - ۱۸۵۲) از ۱۸۲۶ در دانشگاه غلزان و از ۱۸۴۹ در دانشگاه پترزبورگ زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران تدریس می کرد. در ۱۸۵۵ رئیس قسمت ایرانشناسی آن دانشگاه گردید. خاورشناس روسی «برزین» ناشر جامع التواریخ رشیدی از شاگردان او بود.

۱۲۷- میرزایوسف خان به میرزا فتحعلی، ۲۹ جمادی الثانی ۱۲۸۶، نامه ها،

تغییرات جزوی - هر نوع سایر تغییر و تحریف در کلمات و عبارات نسخه را از جودت می‌افکنند.»^{۱۲۸}

میرزا یوسف خان به راستی در طبع کتاب کمال الدوله کوشا بود. با مانکچی هم صحبت کرد که شاید در بمبئی یا گجرات به چاپ آن کامیاب گردند. شگفت اینکه پیشوای گبران نیز زبان کمال الدوله را تند و تیز می‌شناخت. اما میرزا فتحعلی نوشت: «به آن جناب بگویید که اگر من نیز نرم و ملایم و با پرده می‌نویشم - آن وقت تصنیف من نیز مثل تصنیف ملای رومی و شیخ محمود شبستری و عبدالرحمان جامی و سایر عرفای متقدمین ما می‌شد... ایشان فیلسوفیت را خودشان فهمیده‌اند، اما در بیانش به عامه ملت و به عامه نوع بشر بر مقتضای جبانی و کم‌جراتی رفتار کرده‌اند... اما همین فیلسوفیت را وولتر فرنگی و بوقل انگلیسی و سایر حکمای یوروپا مانند آن حضرات فهمیده‌اند، و به عامه مردم نیز بر طبق ادراک خودشان در کمال صراحت، بدون جبن و هراس و بدون پرده‌کشی و سرپوشی، فهمانیده‌اند... و باعث سیویلیزاسیون امروزی یوروپا شده‌اند.»^{۱۲۹}

سرانجام مانکچی هم کاری از پیش نبرد. به نویسنده کمال الدوله گفت: «به طوری که تحقیق شد در هندوستان هم چون اهل اسلام باید کتابت کنند، ممکن نیست.»^{۱۳۰} میرزا فتحعلی از ملکم خان هم که در اسلامبول بود، خواهش داشت راهی برای نشر آن پیدا کند. او وعده چاپش را داد، اما میرزا فتحعلی باورش نمی‌شد. به ملکم نوشت: «نوشته‌اید که تصنیفات مرا چاپ خواهید کرد،

۱۲۸- میرزا فتحعلی به میرزا یوسف خان، ۲۹ مارس ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۱۴.

۱۲۹- میرزا فتحعلی به میرزا یوسف خان، ۱۷ دسامبر ۱۸۷۰، نامه‌ها، ص ۱۸۴.

۱۳۰- مانکچی به میرزا فتحعلی، ۲۸ ربیع‌الاول ۱۲۹۳، نامه‌ها، ص ۴۳۰.

حتی کمال الدوله را هم. در این خصوص زیاده از حد شکر گزارم. واقعاً کمال الدوله را هم چاپ خواهید کرد؟ پس بگذارید که نسخه کامله آن را برای شما بفرستم... آن نسخه را که شما دیده‌اید، ناقص است. «^{۱۲۱} استنباط ما این است که نه مانکچی و نه ملکم کوشش پی‌گیری در طبع مکتوبات بخرج ندادند؛ ملاحظه حال خویش را بیشتر می‌کردند.

بالاخره میرزا فتحعلی بر آن شد که نسخه اصل فارسی و ترجمه کتابش را در فرانسه منتشر گرداند. از نیکلا^{۱۲۲} کنسول پیشین فرانسه در رشت یاری خواست. ^{۱۲۲} و به او نوشت: «برای چاپ کردن این نسخه در هیچ یک از اراضی مشرقیه که اهلش مسلمانند آزادی ندارم... از عداوت هم دینان خودم که هنوز مرادم را نفهمیده‌اند، ایمن نیستم.» از این رو میل دارد رساله کمال الدوله را «به نزد شما بفرستم و بر شما جمیع حقوق چاپ آن را در فرنگستان و ترجمه آن را به کل السنه یورویا مسلم دارم.»^{۱۲۳} نیکلا پذیرفت و گفت: «از روی کمال میل فرمایش شما را قبول می‌کنم و در ترجمه نسخه شما و چاپ آن لازمه اهتمام را بجا خواهم آورد.»^{۱۲۴} قرار بر این گرفت که میرزا فتحعلی آن را به روسی ترجمه کند. و نیکلا متن روسی را به وسیله مترجم زبردستی به فرانسوی برگرداند، و نسخه فارسی و فرانسوی با هم منتشر شوند.^{۱۲۵}

۱۲۱- میرزا فتحعلی به ملکم، ژوئن ۱۸۲۰، نامه‌ها، ص ۱۶۸.

132- J.B. Nicolas

۱۲۳- نیکلا از زمان محمدرضا در خدمت سفارت فرانسه در قهران بود، مدتی کنسول رشت گردید، زبان فارسی را بسیار خوب می‌دانست، آثار مختلفی دارد از جمله مترجم رباعیات خیام به زبان فرانسوی است.

۱۲۴- میرزا فتحعلی به مسیو نیکلا، ۶ دسامبر ۱۸۲۲، نامه‌ها، ص ۲۹۹-۳۰۰.

۱۲۵- نیکولای به میرزا فتحعلی [۱۸۲۳]، نامه‌ها، ص ۴۱۱.

۱۲۶- ترجمه روسی آن در آرشیو میرزا فتحعلی موجود است، اما از ترجمه فرانسوی آگاهی نداریم.

نکته مهم این است که نیکلا در این اندیشه بود که مکتوبات را توسط گروه مبلغان عیسوی انتشار دهد. اما میرزا فتحعلی سخت مخالفت ورزید و این اجازه را نداد. در این باره نیکلا نوشت: احتمال می رود کتاب کمال الدوله «در نزد بعضی اشخاص متعصب که مشغول انتشار انوار دین عیسوی و تکذیب سایر ادیان می باشند، غریب کاری گردن گرفتند، مقبول افتد و به چاپ ترجمه مع اصلش اقدام نمایند. در این باب با اشخاص مذکور گفت و شنود کرده ام، و ایشان را هر قدر توانستم پخته کرده ام و غیرت دینی ایشان را بجوش آورده ام. همین قدر مانده است که چند صفحه از ترجمه نسخه شما [را] به ایشان بنمایم.»^{۱۳۷}

گویا نیکلا هنوز متن نسخه را نخوانده بود، و گرنه از مطلب همان چند ورق اول پی می برد که کشیشان نصرانی مانند دیگران آن را از کتب «ضاله» خواهند شمرد. در هر حال میرزا فتحعلی پیشنهاد او را بیدرنگ رد کرد. گفت: «نسخه کمال الدوله نه از آن تصنیفات است که پسند طبع بعضی اشخاص متعصب که مشغول انتشار انوار دین عیسوی و تکذیب سایر ادیان می باشند، بیفتد. در این باب با اشخاص مذکور هرگز گفت و شنود هم جایز نیست. نسخه مذکوره به مظنه من اگر به زبان فرانسه ترجمه گردد مثل تصنیف رینان (= رنان) مقبول طبع خوانندگان اروپا خواهد شد... در آخر کلام این فقره را به شما حالی می کنم که من این نسخه را به تصنیف رینان نه بدان نیت تشبیه کردم که معاذالله حرفی مخالف مذهب عیسوی در آنجا مرقوم شده است، بلکه این تشبیه

به مناسبت مضمون است. «۱۳۸ نخیر، ابدأ چنین نیست. میرزافتحعلی آن عبارت آخر را از این رو نگاشته که مبادا نیکلا خود مسیحی متعصبی باشد - والا همه ادیان سامسی را تخطئه کرده بود.

در نامه‌ای که سه سال پس از این تاریخ به مانکجی نوشته صحبت از این می‌دارد که: «امید هست که کمال - الدوله در فرنگستان بچاپ برسد.»^{۱۳۹} به حدی در انتشار آن یقین حاصل کرده بود که یادداشتی به این عنوان نگاشته: «مسوده کاغذی است که به ملکم خان خواهم نوشت بعد از بیرون آمدن کمال الدوله از چاپ.» حالت دلفکارش را بخوانید:

دای مثل من غمزده و به آرزوها نرسیده، و در
هرجا تیر مرادش به هدف نخورده، و از نا قابلی و
کج فهمی معاصرین به ستوه آمده،

«عاقبت کمال الدوله با ترجمه روسی از چاپ
بیرون شد، ترجمه‌های فرانسه و نمسه و انگلیسیش نیز
در دست است. عجالتاً يك نسخه از کمال الدوله برای شما
فرستادم. ملاحظه خواهید فرمود پاره‌ای چیزها در ملحقات
از خود شما به یادگاری داخل شده است. نمی‌دانم در خاطر
دارید یا نه؟... الف با را نه من پیش بردم و نه شما...
سواد این کاغذ مرا در کتابچه‌ای ثبت فرمایید که بلکه
آیندگان از اخلاف ما آن را ببینند و بدانند که من و شما
در این باب چه تلاشها کردیم و بجایی نرسید. بلکه ایشان
این خیال را از قوه به فعل آورند. اما به ایشان نیز اعتماد
ندارم؛ ایشان نیز از صلب این... خواهند آمد.»^{۱۴۰}

نامه‌های منتشر شده میرزا فتحعلی روشن نمی‌کند که
چه مانعی یکباره پیش آمد که چاپ رساله سرنگرفت، و آن

۱۳۸ - میرزافتحعلی به نیکولایی، ۱۵ ژوئن ۱۸۷۳، نامه‌ها، ص ۳۰۸-۲۰۷.

۱۳۹ - میرزافتحعلی به مانکجی، ۱۸ مه ۱۸۷۶، نامه‌ها، ص ۳۴۰.

۱۴۰ - مسوده نامه میرزافتحعلی به ملکم، نامه‌ها، ص ۳۳۲.

ترجمه به کجا انجامید؟ گویا مسیو نیکلا هم مانند دیگران وسط کار وازد. بهر صورت رساله کمال الدوله منتشر نگشت. و نویسنده آن دو سال بعد مرد. میرزا فتحعلی همیشه می گفت:

«مکتوبات کمال الدوله کریتکاست، مواعظ و نصایح نیست... کمال الدوله کریتکانویس است نه واعظ و نه ناصح.»^{۱۴۱} اگر آن کتاب «به همان وضع و ترکیب، بدون کم و زیاد و بدون تغییر و تبدیل و بدون پرده کشی و سرپوشی چاپ کردن ممکن است، به چاپ برسد. و اگر ممکن نیست، نسخه را به واسطه تغییر و تبدیل - خشک و بی آتش و بی تأثیر و بی طراوت نمودن جایز نیست. بگذارید به همان طور که هست بماند، یحتمل بعد از چندی کسی از فرزندان و اخلاف ما صاحب معرفت و قدرت گردد و نسخه را به همان سبک که نوشته شده است بچاپ برساند... اما وقتی که این نسخه بچاپ برسد، نسخه‌جات متعدده سخت تر از این از هر گوشه عالم پی در پی ظهور خواهد کرد... من می خواهم راه از باب خیال را بگشایم و به خیال فیلسوفان و حکمای خودمان که هزار و دو بیست و هشتاد و هفت سال است در قید و حبس است، آزادی ببخشم.»^{۱۴۲}

به این مرادش هم نرسید. اما میرزا آقا خان کرمانی به شیوه او دو رساله عالی «سه مکتوب» و «صد خطابه» را نگاشت و به یادگار گذارد.

۱۴۱- میرزا فتحعلی به میرزا محمدجعفر، ۱۵ محرم ۱۲۸۷، نامه‌ها، ص ۲۰۶.

۱۴۲- میرزا فتحعلی به میرزا یوسف خان، ۱۷ دسامبر ۱۸۲۰، نامه‌ها، ص

حرفه میرزا فتحعلی تاریخ‌نویسی نیست. اما نقاد تاریخ‌است، سنت‌شکن تاریخ‌نگاری، و صاحب تفکر تاریخی است. ارزش کار او در همان جهات است، و به همان جهات او را پیشروان تاریخ‌نویسی جدید می‌شناسیم.^۱ زمینه دانش او را از تاریخ ایران کهن، ایران اسلامی، و تاریخ مدنیت اروپا از زمان رستاخیز فکری جدید به بعد ضمن فصول گذشته بدست دادیم. با نگرش تاریخی او نیز که حال را آینه گذشته می‌داند، و آینده را در حال می‌بیند، آشنا شدیم.

او فقط دو رساله تاریخی (به معنی اخص کلمه) نوشته: یکی «وضع اردوی عثمانی به سال ۱۶۱۸» به زبان ترکی.^۲ موضوع رساله این است که عثمانیان «تنبل و بیکاره» وضع آشفته ایران پیش از شاه عباس بزرگ را

۱- درباره سیر تاریخ‌نگاری جدید در ایران ضمن بخش ششم، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی بحث کردیم.
۲- آثار، ج ۲، ص ۲۷۲ - ۲۶۲.